

Mahnaaz's Website

مصاحبه اوریا نا فالاجی با محمد رضا شاه پهلومی

با پاس از دکتر محمود بهداد پور

***بخش سانسور شده مصاحبه ***

س : عالیجناب قبل از هر چیز از شما و پادشاهی شما صحبت کنیم ، چون نسل شاهان رو به انقراض است و به یاد می آورم که قبلا در یکی از مصاحبه هایتان گفته بودید اگر بتوانم به عقب برگردم یا ویلون زن خواهم شد ، یا باستان شناس ...

ج : سلطنت مثل یک سر درد است و اغلب برای یک پادشاه اتفاق می افتد که از این پیشه خسته شود . برای من هم گاهی اتفاق می افتد . ولی وقتی شما می گوید نسل پادشاهان رو به انقراض است فقط یک جواب می توانم بدهم و آن این که وقتی سلطنت نباشد انارشسیسم یا حکومت چند- فردی یا دیکتاتوری خواهد بود . در هر صورت حکومت و نظام سلطنتی تنها فرم موجه برای حکومت ایران است ، به شرطی که من شاه باشم . برای انجام کارها قدرت لازم است و برای

نگهداری قدرت هیچ احتیاجی به اجازه و یا مشورت با کسی نیست و نباید در مورد تصمیم ها بحث کرد و ... البته من هم ممکن است اشتباه کنم ، من هم آدم هستم و چون میدانم ما موریتی دارم که باید آن را به پایان برسانم بنا بر این تصمیم دارم بدون کنار گذاشتن تاج و تخت آن را به پایان برسانم . مسلما آینده را هرگز نمی توان پیش بینی کرد ، ولی من حتم دارم که سلطنت بیشتر از حکومت های شما طول خواهد کشید ، یا بهتر بگویم که حکومت های شما زیاد طول نمی کشد ، ولی مال ما چرا .

س : عالیجناب چند بار خواسته اند شما را به قتل برسانند ؟

ج : رسماً دو بار . و بعد ... خدا می داند . اما چه معنی دارد ؟ من در وحشت زندگی نمی کنم . واقعا هرگز به این مساله فکر نمی کنم . اما قبلاً مثلاً پانزده ، بیست سال پیش گاهی به این موضوع فکر می کردم و به خودم می گفتم : آه ، نباید به آن محل بروم شاید برایم نقشه قتل کشیده باشند ، یا نباید سوار فلان هواپیما بشوم چون احتمال دارد بمبی در آن کار گذاشته باشند که هنگام پرواز منفجر شود . اما حالا دیگر ترسی از مردن در من وجود ندارد . این همه اطمینان و آرامش از آنجا برایم بوجود آمده که فکر می کنم تا وقتی مأموریتم را به پایان نرسانده ام کشته نخواهم شد و این اطمینان کور کورانه بی است که دارم .

س : عالیجناب پس اینهمه غمگینی برای چیست ؟ شاید هم اشتباه می کنم . ولی شما همیشه حالت ترس و نگرانی دارید .

ج : شاید حق با شماست ، شاید در ته قلم مرد غمگینی باشم . اما غمگینی من مذهبی است . چون حالاً من تمام آن چیزی را که می خواستم داشته باشم دارم . چه از نظر یک مرد و چه از نظر یک شاه .

واقعا همه چیز را دارم . زندگی من مانند یک رویای شیرین پیش می رود و گاهی فکر می کنم در دنیا هیچکس خوشبخت تر از من نیست . ولی

س : ولی شما هرگز نمی خندید .

ج : چرا ، وقتی که چیز واقعا خنده داری اتفاق بیفتد می خندم ، من از آنهایی نیستم که بخاطر هر چیز مسخره ای بخندم . شما شاید بفهمید که زندگی من همیشه مشکل و خسته کننده بوده است . کافی است دوازده سال اول سلطنت مرا بخاطر بیاورید .

رم ۱۹۵۳ مصدق و ... به خاطر می آورید ؟ منظور من ناراحتی های شخصی خودم نیست ، بلکه مقصودم ناراحتی های " من " شاه است . چون من قبل از اینکه یک مرد باشم یک شاه هستم و یک شاه همه زندگیش مأموریتی است که باید به انجام برساند و بقیه اش به حساب نمی آید .

س : آه ، خدای من باید ناراحتی بزرگی باشد . می خواهم بگویم : کسی که می خواهد به جای مردی شاهی کند باید موجود خیلی تنهایی باشد .

ج : انکار نمی کنم که تنهائیم بی نهایت عمیق است ، پادشاهی که هر حرفی می زند یا هر کاری انجام می دهد و می داند که نباید به کسی حساب پس بدهد مسلما خیلی تنهاست . ولی به طور کلی من تنها نیستم ، بلکه نیروئی مرا همراهی می کند که دیگران آن را نمی بینند . قدرت من قدرت خدایی است و در ضمن دستورهای مذهبی دریافت می کنم . من خیلی مذهبی هستم . به خدا نیز اعتقاد دارم و همیشه گفته ام که اگر خدا وجود نداشته باشد باید اختراعش کرد . آن بدبخت هایی که خدا ندارند خیلی مرا رنج میدهند بدون خدا نمی شود زندگی کرد . من از پنج سالگی با خدا زندگی می کنم ، یعنی از همان زمانی که به خوابم آمد .

س : عالیجناب ، چه کسی یا چه چیزی به خوابتان آمد و چه دیدید ؟

ج : من تعجب می کنم که در این مورد چیزی نمی دانید ، همه می دانند که من چندیدن بار خواب نما شده ام ، در کتاب خودم در این مورد نوشته ام . در کودکی خواب نما شده ام . یک بار در پنج سالگی و یک بار در شش سالگی .

بار اول حضرت علی را خواب دیدم ، حادثه ای برایم پیش آمد : داشتم بروی سنگی می افتادم که او خودش را بین من و سنگ حایل قرار داد . می دانم برای اینکه دیدم . نه در خواب بلکه در واقعیت فقط من دیدم و بس . حتی شخصی که مرا همراهی می کرد به هیچ

وجه او را ندید. هیچ کس غیر از من هم نباید او را می دید. برای اینکه ... آه، می ترسم شما مرا درک نکنید..

س: عالیجناب راستش را بخواهید من از این قضیه چیزی نمی فهمم، خیلی خوب شروع کرده بودیم. ولی حالا ... این داستان خواب نما شدن اصلا برای من روشن نیست ...

ج: برای اینکه شما به آن اعتقاد ندارید. نه به خدا نه به من. خیلی ها باور دارند. حتی پدرم نیز باور نمی کرد. نه تنها هر گز باور نمی کرد بلکه مرا مسخره هم می کرد. خیلی ها با احترام از من سوال می کردند که آیا هر گز در این مورد شک نکرده ام که یک رویا و یا فانتزی بوده باشد و من جواب می دادم خیر. نه به خاطر اینکه به خدا اعتقاد دارم و میدانم از طرف او برای انجام یک مأموریت انتخاب شده ام، بلکه خواب نما شدن های من معجزه هایی بودند که کشور را نجات دادند. سلطنت من کشور را نجات داد بخاطر اینکه خدا کنار من بود. می خواهم بگویم تمام کارهایی که برای ایران کرده ام به تنهایی برای ایران انجام نداده ام و کسی که پشت سر من بوده، خدا بوده است. متوجه می شوید؟

س: نه عالیجناب، راستی فقط در دوران کودکی خواب نما شده اید یا اینکه چنین چیزی در سن بلوغ هم برایتان اتفاق افتاده؟

ج: گفتم که فقط در کودکی، در سن بلوغ فقط خواب دیدم. خوابهایی که می دیدم می بایستی بعد از دو یا سه ماه اتفاق بیفتد و دقیقا بعد از دو یا سه ماه اتفاق می افتاد. ولی اینکه چگونه خوابهایی بودند نمی توانم به شما بگویم. چون خوابهای شخصی نبودند، بلکه در مورد مسایل داخلی ایران بودند و بنابراین اسرار دولتی. اما اگر من بجای کلمه خواب و رویا کلمه " هشدار " را به کار ببرم ممکن است شما بهتر درک کنید. من به از پیش خبردار شدن اعتقاد دارم.

من مرتبا از آینده خبردار خبردار می شوم. شامه ی من بسیار قوی است. حتی روزی که از فاصله ۱۸۰ سانتی متری به من تیر اندازی کردند حس بویایی من بود که نجاتم داد. وقتی ضارب فشنگهایش را به طرف من خالی می کرد من با رقص پای صاعقه وار بوکسورها خودم را نجات دادم. ثانیه ای قبل از اینکه قلب مرا نشانه برود خود را آنچنان جا به جا کردم که فشنگها

به شانه من اصابت کرد . یک معجزه ، من به معجزه اعتقاد دارم ، اگر خوب دقت کنید پنج فشنگ به من اصابت کرده بود . یکی به صورت ، یکی به شانه ، یکی به سر و دوتا به بدنم و یکی هم در لوله هفت تیر گیر کرده بود . باید به معجزه اعتقاد داشت . من باحوادث بیشمار هوایی رو به رو شدم . ولی همیشه سلامت بیرون آمده ام ، آن هم بخاطر یک معجزه و خواست خدا و پیغمبران . شما را نابارور می بینم .

س : بیشتر از ناباروری قاطعی کرده ام ، من خیلی قاطعی کرده ام عالیجناب ، برای این که خود را نزد شخصی که نمی توانستم پیش بینی کنم می بینم . من هیچ چیزی درباره ی این معجزه ها و خواب نمایی ها نمی دانستم ، من آمده ام که درباره نفت کشورتان و خودتان صحبت کنم ، هم چنین درباره ازدواجها و طلاق هایتان ... این طلاقها باید درام های تلخی بوده باشند ، همین طور است عالیجناب ؟

ج : گفتنش مشکل است ، برای اینکه زندگی من در ماه سرنوشت نگاشته شده و زمانی که می بایست احساسات خود را جریه دار کنم ، خود را با فکر اینکه فلان درد ، خواست سرنوشت بوده خودم را تسکین داده ام . زمانی که باید وظیفه ای انجام داد ، نمی شود بر ضد سرنوشت شورید و در یک شاه احساسات شخصی به حساب نمی آید . یک شاه هرگز برای خودش گریه نمی کند ، چون حق ندارد .

سلطنت وظیفه است و در من همیشه احساس وظیفه خیلی قوی بوده است . مثلاً زمانی که پدرم گفت :

تو باید با شاهزاده فوزیه ازدواج کنی من حتی فکر مخالفت کردن و یا این که بگویم نمی شناسمش را نکردم . چون وظیفه ی من بود فوری قبول کردم ...

س : ... عالیجناب مسئله شاهزاده فوزیه را کنار بگذاریم و مسئله ملکه ثریا را در نظر بگیریم . چون خودتان او را به عنوان همسر انتخاب کردید ، رها کردنش دردناک نبود ؟

ج : خوب چرا ... یک مدت زمانی چرا . حتی می توانم بگویم برای مدتی یکی از بدبختی های بزرگ من طلاق ثریا بود . اما خیلی زود حق پیروز شد و از خودم سوال کردم " برای کشورم

چه باید بکنم " و جواب این بود که : همسری دیگر انتخاب کردن و تقسیم سرنوشت با او و در خواست جانشین تاج و تخت . می توانم بگویم من احساسات خود را روی مسائل شخصی متمرکز نمی کنم بلکه بیشتر متوجه مسایل پادشاهی هستم . من خودم را آنگونه تربیت کرده ام که برای تاج و تخت کشورم نگران باشم ، نه برای خودم . اصلا ممکن است از بعضی چیزها مثلا طلاق هایم و غیره حرف نزنیم ، چون من بالای هر چیزی و خیلی بالاتر از بعضی چیزها هستم .

س : طبیعتا عالیجناب ، اما چیزی هست که نمی توانم از سوال کردنش خود داری کنم . آیا حقیقت دارد که شما همسر دیگری اختیار کرده اید ؟ از روزی که جراید آلمانی خبر آن را درج نموده اند ...

ج : مزخرفات است ، نه خیر . بعد از اینکه روزنامه ی فلسطینی " الاحمار " به دلایل سیاسی این خبر را چاپ کرد آژانسهای فرانسوی نیز آن را منتشر نمودند . این یک دروغ شاخدار و خجالت آور است . به شما می گویم آن دختری که در عکس بعنوان همسر چهارم من معرفی شده دختر خواهر دو قلو من است که عروسی هم کرده و یک بچه دارد . بله ، بعضی از جراید خیلی کارها می کنند تا آبروی مرا بریزند . اما چگونه می توانند بگویند من ، آنهم منی که قانونی درست کرده ام که بر اساس آن بیش از یک همسر نمی توان داشت مخفیانه دوباره ازدواج نمایم ؟ باور کردنی نیست ، غیر قابل تحمل و خجالت آور است .

س : ولی عالیجناب ، شما مسلمان هستید و مذهب شما اجازه می دهد بدون اینکه شهبانو فرح را نفی کنید همسری دیگر بگیرید .

ج : بله ، مذهب به من اجازه داده ، به شرطی که ملکه به من اجازه بدهد . ولی راستش را بگویم حالتهایی وجود دارند که مثلا وقتی که زنی مریض است یا این که نمی خواهد به وظایف همسری احترام بگذارد آدم باید بی شعور باشد که باور کند شوهر ، چنین زنی را تحمل می کند . آیا زمانی که در اجتماع شما چنین اتفاقی می افتد یک مرد معشوق یا معشوقه هایی انتخاب نمی کند ؟ خوب در عوض در اجتماع ما یک مرد می تواند به شرط توافق همسر اول

و اجازه دادگاه همسر دیگری انتخاب کند و لازم است بدانید بدون این دو اجازه که قانون من بر پایه آنها بنا شده ازدواج مجدد صورت پذیر نخواهد بود . بنابراین من باید برای ازدواج مجدد قانون شکنی کرده باشم . آن هم با کی ؟ با دختر خواهرم ؟
گوش کنید من برای چنین چیزی حتی حاضر نیستم لحظه ای دیگر مباحثه کنم .

س : بسیار خوب عالیجناب ، دیگر در اینباره صحبت نمی کنیم و می نویسم که شما همه شایعات را تکذیب می کنید .

ج : من هیچ چیز را تکذیب نمی کنم . من حتی زحمت تکذیب کردن را به خودم نمی دهم .
من حتی مایل نیستم اسمم برای یک تکذیب گفته شود .

س : اما چطور ؟ اگر تکذیب نکنید همچنان خواهند گفت که شما ازدواج کرده اید .

ج : قبلا از طریق سفارتخانه هایم تکذیب کرده ام .

س : اما هرگز کسی باور نکرده بنابراین لازم است خودتان تکذیب کنید ، عالیجناب !

ج : اما عمل تکذیب ارزش مرا پائین می آورد . به من توهین می شود . چون این مساله برای من کوچکترین ارزشی ندارد . به نظر شما آیا درست است که پادشاهی مثل من ، پادشاهی با مسایل مربوط به من آنقدر خودش را پایین بیاورد که خبر ازدواجش با خواهر زاده اش را تکذیب کند ؟ تهوع آور است . به نظر شما احمقانه نیست که امپراتور ایران وقت خود را صرف حرف زدن از همسران ، زنان و این گونه چیزها بکند ؟

س : ولی عالیجناب اگر پادشاهی باشد که همیشه درباره روابطش با زنان صحبت می شود آن پادشاه درست شما هستید و حالا مرا شک برداشته که نکند در زندگی شما زنها هیچ به حساب می آیند .

ج : فکر می‌کنم این مطلب را خوب درک کرده‌اید برای اینکه در زندگی من چیزهای دیگری ارزش دارد . چیزهایی که بر من اثر گذاشته نه زنان هستند و نه ازدواج ها . من زنان را بی ارزش نمی‌دانم و انقلاب سفید من بیش از همه به نفع آنها شد . برای اینکه آنها حق مساوات و مسئولیت داشته باشند من مبارزه کردم تا جایی که آنها وارد ارتش شدند و بعد از تعلیمات نظامی شش ماهه برای مبارزه با بی‌سوادی روانه روستاها شدند نمی‌توانم رک نباشم و نگویم که تحت نفوذ یکی از آنها بوده‌ام . زنان برای زیبایی و زن بودنشان به حساب می‌آیند و نمی‌خواهم بی‌ادب معرفی شوم اما قانونا مساوی هستند در حالی که از نظر توانایی چنین نیست مثلا هرگز از بین زنان یک میکال انژ یا ————— باخ بر نخواستی ، حتی یک آشپز بزرگ در بین زنان ندیده‌ایم . مثلا خود شما ، در تمام گفت و شنود هایتان با چند زن آشنا شده‌اید که قادر به حکومت کردن باشند ؟

س : حداقل دو نفر عالیجناب ، گلدایر و ایندیرا گاندی .

ج : نمی‌دانم ، فقط می‌توانم بگویم زنان وقتی حکومت می‌کنند از مردان سرسخت‌تر هستند . خیلی بی‌رحم‌تر و خیلی به خون‌تشنه‌تر هستند . یعنی وقتی قدرت دارند دیگر ترحم ندارند مثلا به " کاترینا مدیچی " فکر کنید ، به کاترین روسیه ، به الیزابت انگلیس ، به " لوکرس بورژیا " با زهرهایش و دسیسه‌ها و بد خلقی‌هایش .

س : با این وجود من تعجب می‌کنم که چرا شهبانو را به عنوان نایب السلطنه انتخاب کرده‌اید تا اگر روزی قبل از رسیدن به سن قانونی ولیعهد مجبور به ترک سلطنت شدید وظیفه شما را انجام دهد ؟

ج : اوه بله ، اما یک شورای مشاوران نیز خواهد بود که شهبانو با آنها مشورت نماید . اما من هیچ احتیاجی به مشورت با کسی را ندارم ، تفاوت را می‌بینید ؟

س : در هر صورت همسر شما قیم ولیعهد خواهد بود ، به نظر شما او قادر به حکومت هست ؟

ج : من در زمانی این تصمیم را گرفتم که حس کردم قادر به چنین کاری هست ...

فکر می کنم ما اینجا ننشسته ایم تا فقط در این مورد صحبت کنیم . نه ؟

س : مسلما ، در واقع من هنوز از شما در مورد مسایلی که برایم جالب هستند سوالی نکردم .
مثلا این که وقتی می خواستم درباره ی شما با مردم صحبت کنم در سکوتی از ترس فرومی رفتند
و حتی سعی می کردند اسم شما را به زبان نیاورند .

ج : تصور می کنم احترام زیادی برایم قایل هستند . در واقع با من چنین رفتاری ندارند .
زمانی که از امریکا برگشتم توی یک ماشین روباز تمام طول شهر (از فرودگاه تا قصر) حداقل
نیم میلیون نفر دیوانه وار برایم کف می زدند ، هورا می کشیدند و شعارهای میهنی می دادند و
اصلا در سکوتی که شما می گوئید نبودند . از زمانی که من پادشاه شدم و مردم پنج کیلومتر
اتوموبیل مرا روی دست بردند تا کنون هیچ چیزی در ایران عوض نشده است .
از این مساله که همه مخالف من هستند چه منظوری داشتید ؟

س : خدا مرا حفظ کند عالیجناب ، منظورم همان بود که گفتم ، در تهران آنچنان مردم از شما
می ترسند که حتی جرات بیان نامتان را هم ندارند .

ج : ... و چرا یک خارجی باید درباره ی من حرف بزند ، منظورتان برایم واضح نیست !

س : منظور من این است که خیلی ها عالیجناب را یک " دیکتاتور " می دانند .

ج : این را " لوموند " می نویسد و چه ارزشی برای من دارد ؟ من برای ملتَم کار می کنم
نه برای لوموند .

س : یعنی انکار می کنید که شاه مستبدی هستید ؟

ج : نه ، از بعضی جهات شاه مستبدی هستم . برای رفرم ها نمی شود مستبد نبود و مخصوصا در کشورهای نظیر ایران که فقط ۲۵ % مردم خواندن و نوشتن می دانند نباید از یاد برد که بیسوادی غم انگیز است . حداقل ده سال لازم است تا آنرا ریشه کن نمود . منظور من ریشه کن کردن بی سوادی در بین مردم زیر پنجاه سال است باور کنید در کشوری که سه چهارم مردم آن بیسواد هستند باید از طریق زور و استبداد رفرم ها را انجام داد وگرنه هرگز پیشرفتی نخواهد کرد . اگر من سخت گیری نمی کردم حتی انقلاب کشاورزی را نمی توانستم به انجام برسانم و تمام برنامه های انقلابیم از بین می رفت .

اگر انقلاب من با شکست رو به رو می شد چپ گرایان دست راستی ها را در عرض چند ساعت از بین می بردند و انقلاب سفید با آنها مدفون می شد . می بایستی کاری بکنم که کردم . مثلا : دستور داده بودم ارتش به سوی کسانی که مخالف تقسیم اراضی بودند تیر اندازی کند . بنابراین در ایران دموکراسی نیست ؟

س : هست عالیجناب ؟

ج : بله ، از بعضی جهات در ایران دموکراسی وجود دارد . حتی بیشتر از کشور اروپایی شما . بگذریم از این که دهقانان صاحبان زمین هستند ، که کارگران در سود کارخانه هاسهیم هستند ، که کارخانه های عظیم صنعتی به دولت تعلق دارد نه به شخصیتها باید بدانید انتخابات از روستا ها شروع می شود و در سطح مشاوران محلی و شهرداریها انجام می گیرد . در پارلمان فقط دو حزب وجود دارد آنها احزابی هستند که لویح انقلاب سفید را قبول دارند و چند حزب باید وجود داشته باشد تا انقلاب سفید مرا معرفی کند . در واقع این احزاب هستند که می توانند به اندازه کافی رای بیاورند . دیگران حتی نمی توانند یک نماینده انتخاب کنند . در هر صورت من مایل نیستم بعضی از احزاب کوچک نماینده داشته باشند . من نمی خواهم که حزب توده آزاد باشد . کمونیست ها در ایران غیر قانونی هستند . غیر از خراب کردن چیز دیگری نمی خواهند و عوض اینکه به کشورشان و شاهشان قسم بخورند به کس دیگری قسم می خورند . آنها خائن هستند و من باید دیوانه باشم که به آنها اجازه ی اظهار وجود بدهم .

س : عالیجناب ، شاید منظورم را خوب بیان نکردم . منظورم ان نوع دموکراسی است که ما در غرب داریم یعنی رژیمی که به هر کس اجازه می دهد هر طور می خواهد فکر کند و بر پایه

پارلمانی استوار است که احزاب کوچک نیز می توانند نماینده داشته باشند .

ج : من آن دموکراسی را نمی خواهم . چون نمی دانم با چنین دموکراسی باید چکار کرد . همه اش را به شما می بخشم می توانید آن را برای خودتان نگه دارید . بعد از چند سال متوجه خواهید شد که چنان دموکراسی زیبایی شما را به کجا می برد .

س : شاید کمی شلوغ است اما به بشر و به آزادی فکرش احترام می گذارد .

ج : آزادی افکار ، دموکراسی . با کودکان پنج ساله ای که اعتصاب می کنند و در خیابانها به راه می افتند ... این دموکراسی و آزادی است ؟

س : بله عا لیجناب .

ج : برای من نیست و می خواهم بپرسم چقدر در دانشگاههایتان درس خوانده اید اگر اینطور در دانشگاههایتان ادامه تحصیل بدهید چگونه می توانید با تکنولوژی امروز هم گام باشید ؟ و با کمبود آمادگی فکرنمی کنید که نوکر امریکایی ها یا یک کشور طبقه سه و چهار بشوید . فقط دموکراسی و آزادی را یاد گرفته اید ... اما این کلمات چه مفهومی دارد ؟

س : مفهومشان این است که مثلا کتابها را از پشت ویتترین کتابفروشی ها جمع نمی کنند . زمانی که نیکسون وارد تهران شد کتاب مرا که در مورد ویتنام است از پشت شیشه ی کتابفروشی ها جمع آوری گردید و بعد از عزیمت او دوباره اجازه فروش گرفت .

ج : نکند اسم شما توی لیست سیاه من باشد .

س : اینجا ، در تهران ؟ نمی دانم ؟ شاید . من توی لیست سیاه همه هستم .

ج : ولی من شما در قصر خود پذیرفته ام و شما پهلوی من نشسته اید .

س : این از لطف شماست .

ج : نه خیر ، این از وجود دموکراسی و آزادی در ایران است .

س : عالیجناب ، اگر به جای اینکه ایتالیایی باشم ایرانی بودم و در اینجا زندگی میکردم و همین طور که فکر می کنم و می نویسم ، فکر می کردم و می نوشتم ، یعنی اگر از شما انتقاد می کردم مرا به زندان می انداختید ؟

ج : ممکن بود ، اگر همان طوری که فکر می کنید و می نویسید با قوانین ما مطابقت نداشته باشد دادگاهی و محکوم می شوید . اما بین خودمان بماند .. فکر نمی کنم در ایران انتقاد کردن به من کار ساده ای باشد . یعنی برای چه چیزی باید از من انتقاد کنید ؟
برای سیاست خارجی من ؟ برای سیاست نفتی من ؟ برای تقسیم اراضی بین دهقانان ؟ برای اینکه اجازه دادم کارگران در سود ویژه ی کارخانه ها شریک شوند و چهل و نه درصد سهام کارخانه ها را بخرند ؟ برای مبارزه با بی سوادی و بیماری ؟

س : نه عالیجناب ، من بخاطر این چیزها به شما حمله نمی کنم . ولی حق دارم بخاطر اختناق که در ایران برای متفکران و دانشجویان وجود دارد انتقاد کنم مثلاً به من گفته اند زندان هایتان آنچنان پر شده که دستگیر شدگان را در میدانهای نظامی نگهداری می کنند . راستی در ایران چقدر زندانی سیاسی وجود دارد ؟

ج : بطور دقیق نمی دانم . باید دید منظور شما از زندانی سیاسی چیست ؟ اگر مقصودتان کمونیستها باشد آنها را زندانی سیاسی نمی شناسم برای اینکه حزب توده غیر قانونی است بنابراین از نظر من یک توده یی زندانی سیاسی نیست بلکه یک مجرم معمولی است .
اگر هم منظورتان کسانی است که با حمله های مسلحانه پیران ، زنان و بچه های بی گناه را می کشند آنها را نیز زندانی سیاسی نمی دانم . در واقع به آنها رحم هم نمی کنم . من همیشه کسانی را که نسبت به جان خودم سوء قصد نموده اند و سعی کرده اند مرا بکشند

بخشیده ام . ولی هرگز نسبت به جانمایی که شما آنها را پارتیزان می نامید و یا کسانیکه به کشور خیانت کرده اند ذره ای رحم نداشته ام . این آدم ها قادر هستند حتی فرزند مرا بکشند و بر ضد امنیت کشور برخیزند ، آدمهایی که باید از بین بروند !

س : در واقع آنها را تیر باران می کنید ، درست است ؟

ج : آنها پی راکه مرتکب قتل شده اند بله . چون تروریست هستند . توده پی ها محکوم به زندان های کوتاه و طویل المدت می شوند .

من میدانم شما در مورد اعدام و غیره چگونه فکر می کنید اما بعضی از قضاوت ها به نوع تربیت ، فرهنگ ، آب و هوا و ... مربوط می شود که ممکن هست برای یک کشور خوب و برای سرزمین دیگری بد باشد . مثلا اگر دو عدد تخم سیب را بردارید و یکی را در تهران و دیگری را در رم بکارید درخت سیبی که در تهران رشد خواهد کرد هرگز با درخت سیبی که در رم رشد کند مشابه نیست و به همین جهت در ایران اعدام بعضی از اشخاص لازم است .

س : شما در مورد مرگ النده (رئیس جمهوری مقتول شیلی) چه فکر می کنید ؟

ج : فکر می کنم مرگ او به ما یک درس می دهد و آن این که یک رهبر باید زنگی زنگ باشد یا رومی روم . انسان باید یا انقلابی باشد یا معرف قانون و امکان ندارد کسی بتواند هم انقلابی باشد و هم معرف قانون . اگر النده می خواست به شیوه عقاید مارکسیستی خود حکومت کند پس چرا به همان منوال عمل نکرد ؟ زمانی که کاسترو به قدرت رسید حداقل ده هزار نفر را به قتل رساند و شما به او آفرین گفتید . از یک لحاظ این آفرین برآزنده او هست چون هنوز قدرت را در دست دارد .

بنابر این من هم هستم و هنوز هم تصمیم دارم که در قدرت باقی بمانم و با زور خیلی چیزها را انجام دهم تا جایی که ثابت کنم سوسیالیزم شما به آخر رسیده ، پیر شده ، عقب مانده و تمام شده است . صد سال پیش در باره سوسیالیزم صحبت می شد در حالی با تکنولوژی مغایرت دارد . حتی سوسیالیست های سوئدی در حال شکست خوردن هستند و حتی جنگل ها و آبها را ملی

نکردند در حالی که من این کار را کرده ام .

س : یعنی می خواهید بگویید سوسیالیزم شما پیشرفته تر از سوسیالیزم سوئد است ؟

ج : مسلماً ، برای اینکه سوسیالیزم سوئد نوعی تامین برای کسانی است که کار نمی کنند و در آخر ماه مانند کسانی که کار کرده اند حقوق می گیرند . ولی سوسیالیزم انقلاب سفید من نوعی سوسیالیزم نو و متکی به پرداخت مزد بر مبنای کار است .

ما در ایران خیلی خیلی پیشرفته تر از شما هستیم و احتیاج نداریم چیزی از شما یاد بگیریم . اما شما اروپایی ها هرگز این چیزها را نمی نویسید . برای اینکه روزنامه های بین المللی در اشغال چپی ها است .

آه از دست چپی ها . آنان حتی کلیسا و کشیش ها را در دست گرفته اند . حتی آنان هم تبدیل به عناصری مخرب شده اند . در کشورهای امریکای لاتین و اسپانیا چپی ها در همان حال که از عدالت و مساوات حرف میزنند از کلیسا نیز سوء استفاده می کنند و در آینده خواهید دید که همین گروه شما را به کجا خواهد برد .

س : به خودتان برگردیم عالیجناب و این که چنین سخت و شاید هم غمگین پشت نقاب سنگین پدرتان پنهان شده اید و به شدت تحت نفوذ او قرار گرفته اید .

ج : اصلاً این چنین نیست و هیچ کس نمی تواند مرا زیر نفوذ خود بگیرد . قبلاً گفتم من از لحاظ محبت به پدرم وابستگی داشتم و تمجیدش می کردم ولی هرگز نخواستم از او تقلید کنم . حتی اگر هم می خواستم امکان نداشت . من و پدرم دو شخصیت کاملاً متفاوت داریم . او از هیچ شروع کرد و زمانی که به قدرت رسید ایران هیچ نداشت . حتی با روسها مرز هم نداشت . پدرم می توانست با همه دوستی کند . تنها خطر از جانب انگلیسی ها بود که در سال ۱۹۰۷ ایران را با روس ها تقسیم کرده بودند و می خواستند این سرزمین که در بین روسیه و امپراطوری هند قرار داشت سرزمین هیچ کس نباشد . در عوض من از هیچ چیز شروع نکردم بلکه یک تاج و تخت بدست آوردم و به محض اینکه به تخت سلطنت نشستم مامور شدم کشوری را که از طرف بیگانگان اشغال شده بود رهبری نمایم . آنوقت ها من فقط بیست و یک سال داشتم .

بیست و یک سال زیاد نیست . نمی بایستی فقط بیگانه ها را دور نگه دارم و بس . بلکه می باید با دست چپی ها و دست راستی ها نیز مبارزه می کردم برای اینکه بیگانگان بر ما نفوذ بیشتری داشته باشند دست چپی ها و دست راستی ها را به وجود آورده بودند و این مبارزه کار آسانی نبود . مضافاً به این که جنگ سرد راهم که تا چند سال پیش ادامه داشت باید به مشکلات قبلی اضافه کنم .

س : از مسایل مرزی صحبت کردید . امروز بدترین همسایه کشور ایران کیست ؟

ج : هرگز نمی شود گفت . برای این که نمی دانم کدام کشور بدترین همسایه ست ولی در حال حاضر مجبورم بگویم عراق همسایه دیگر ما شوروی است . ما با شوروی روابط بازرگانی و سیاسی خوبی داریم . با شوروی قرارداد لوله کشی گاز بسته ایم و به آن ها گاز می فروشیم . هم چنین از شوروی تکنسین می آوریم و جنگ سرد ما با آنها تمام شده اما مساله اساسی ما با شوروی همچنان پا بر جاست و ما همچنان شک سیاسی خودمان را در مورد کمونیست شدن یا نشدن داریم . چون هیچ کس نمی تواند اینقدر دیوانه و احمق باشد که امپریالیسم روس را انکار کند در شوروی همیشه سیاست امپریالیستی وجود داشته و امروز چون به مکتب کمونیستی وابستگی دارد خطر ناک تر است . منظورم این است که مبارزه با کشورهایی که تنها امپریالیست هستند به مراتب ساده تر از مبارزه با کشورهای کمونیست امپریالیست است . رویای رسیدن به اقیانوس هند و خلیج فارس همیشه در روسها وجود داشته و ایران آخرین بارویی است که میتواند تمدن ما را حفظ کند و اگر روس ها بخواهند به این بارو حمله کنند ماندگاری ما بستگی به خواست و مقاومتمان دارد . بنابراین مساله مقاومت در برابر روسها همچنان برای ما باقی است .

س : ولی شما که امروز از نظر نظامی خیلی قوی هستید .

ج : بله قوی هستیم . ولی نه آنقدرکه بتوانیم در برابر روسها دوام بیاوریم مثلاً ما بمب اتمی نداریم . ولی من احساس می کنم اگر جنگ جهانی سوم شروع بشود ما می توانیم دوام بیاوریم . بعضی ها فکر می کنند جنگ جهانی سوم ممکن است از مدیترانه شروع شود . اما من می گویم که خیلی

ساده تر و آسان تر ممکن است از ایران آغاز گردد .
در واقع ما هستیم که مواد اولیه انرژی را در دنیا کنترل می کنیم . نفت برای رسیدن به بقیه دنیا از مدیترانه نمی گذرد ، بلکه از خلیج فارس و اقیانوس هند می گذرد .
بنابراین اگر شوروی حمله کند مقاومت خواهیم کرد و خواهی ، خواهی در جنگ آغشته خواهیم شد و کشور هایی که کمونیست نیستند دست روی دست نخواهند گذاشت و دخالت خواهند نمود .
مسلم است دنیای غیر کمو نیست از دست دادن ایران را تحمل نخواهد کرد . چون می داند از دست رفتن ایران همه چیز را از دست خواهد داد .
متوجه شدید ؟

س : بله کاملاً و به صورت بی رحمانه ای هم . چون عالیجناب شما ، طوری از جنگ سوم جهانی حرف می زنید که آدم فکر میکند همین فردا شروع خواهد شد .

ج : در مورد جنگ جهانی سوم صحبت کردم چون امکان وقوعش هست . البته امید دارم که هرگز اتفاق نیفتد . اما شاهد جنگ کوچکی با یکی از همسایه ها خواهیم بود . در اصل ما جز دشمن در مرز های خود هیچ چیز نداریم و فقط عراق نیست که ما را ناراحت می کند .

س : ... و دوستان بزرگ شما مثل ایالات متحده امریکا که از نظر جغرافیایی با شما فاصله زیادی دارد .

ج : اگر منظور شما این است که بهترین دوست ما کیست باید بگویم امریکا یکی از آنان است . چون تنها امریکا دوست ما نیست ، کشور های دیگری نیز هستند که با ما دوستی می کنند و ما را قبول دارند . البته امریکایی ها ما را بهتر درک می کنند چون منافع بیشتری در اینجا دارند . منافع اقتصادی مستقیم و منافع سیاسی غیر مستقیم ...

همین حالا به شما گفتم ایران شاه کلید یا حداقل یکی از کلید های اصلی دنیاست و اضافه می کنم که امریکا مانند " ترمونرو " نمی تواند در داخل مرز های خود باقی بماند امریکایی ها مجبورند به مسئولیت هایشان در قبال کشور های دیگر دنیا احترام بگذارند بنابراین از ما دفاع می کنند و این مساله به هیچ وجه استقلال ما را به خطر نمی اندازد و دوستی ما با امریکا ما را برده آنها نمی

کند . چون تصمیم ها در ایران و در تهران گرفته میشود نه در واشنگتن یا در جای دیگر من با نیکسون هم عقیده هستم . همان طور که با دیگر رئیس جمهور های امریکا موافق بودم . اگر ببینم که با من مثل یک دوست رفتار می کنند به دوستی ام ادامه می دهم .

س : امریکایی ها دوستان خوب اسرائیلی ها هستند و در این اواخر شما روش سرسختانه ای در مورد آنها به کار برده اید و ضمن نزدیکی به اعراب سعی کرده اید روابطتان را با آنها بهتر کنید .

ج : سیاست ما بر پایه و اساسی ساخته شده که نمی توانیم قبول کنیم کشوری زمین های دیگران را غصب کند . برای اینکه اگر امروز این بلا بر سر اعراب آمده ممکن است فردا بر سر ما هم بیاید . به من خواهید گفت که همیشه اینگونه بوده و مرزها مرتباً با جنگها تغییر یافته است . قبول ، ولی دلیل خوبی نیست که این نوع استدلال با ارزش باشد ضمناً گفتنی است که ایران در سال ۱۹۶۷ راه حل سازمان ملل متحد را قبول کرده . اگر اعراب اعتمادشان را نسبت به سازمان ملل متحد از دست بدهند چگونه میتوان به آنها فهماند که شکست خورده اند؟ ما باید جلوی آنها را بگیریم که دوباره جنگ نکنند تا پیروز شوند . نکند با استفاده از اسلحه نفت به سرشان خواهد زد . در واقع دارد به سرشان میزند .

س : عالیجناب شما حق را به اعراب میدهید . در حالی که نفت خود را به اسرائیل می فروشید .

ج : نفت از طریق شرکت های نفتی فروخته میشود . نفت ما به همه جای دنیا میرود . برای چه به اسرائیل نرود؟ اگر هم به اسرائیل میرود چرا باید برایم مهم باشد؟ هر کجا میرود ، برود . در مورد روابطمان با اسرائیل هم باید بگویم : ما در اورشلیم سفارتخانه نداریم ولی تکنسین ها اسرائیلی در ایران هستند . ما مسلمان هستیم ، ولی عرب نیستیم و سیاست خارجی کاملاً مستقلی داریم .

س : یعنی فکر هم نمیکنید در آینده با اسرائیل روابط سیاسی برقرار کنید؟

ج : نه ، یا بهتر بگویم تا زمانی که مسئله زمینهای اشغالی اعراب از طرف اسرائیل حل نشده

و آنها نیروهای نظامی خود را از آنجا بیرون نبرند ما با آنها هیچ گونه رابطه‌ی سیاسی برقرار نخواهیم کرد . اگر اسرائیلی ها بخواهند در صلح زندگی کنند راهی جز تخلیه اراضی اشغالی برایشان باقی نمی ماند .

چون فقط اعراب نیستند که مقادیر متنابهی صرف هزینه های نظامی خود میکنند بلکه اسرائیلی ها نیز به همین منوال عمل میکنند و من نمیتوانم درک کنم که اعراب و اسرائیل تا کی میتوانند به این جنگ ادامه دهند . چون در اسرائیل نیز نارضایی ها و اتفاقات جدیدی مانند اعتصاب و غیره به وقوع پیوسته . اسرائیل تا کی میخواهد رویای خارق العاده پیش از تشکیل اسرائیل را ادامه دهند ؟ من بیشتر در مورد اسرائیلی های جوان فکر میکنم و نیز اسرائیلی هایی که از اروپای شرقی آمده اندو میخواهند که با آنها غیر از دیگر مردم اسرائیل رفتار شود .

س : شما ضمن جواب به یکی از پرسشهای قبلی من گفتید که ایران در آینده یک قدرت جهانی خواهد شد . منظورتان از این ادعا همان پیش بینی اقتصاددانان است که گفته اند تا سی و شش سال دیگر ایران باید ثروتمندترین کشور دنیا باشد ؟

ج : اطلاق ثروتمندترین کشور دنیا شاید اغراق باشد . اما اطلاق یکی از پنج کشور بزرگ و قوی به آن اغراق امیز نیست و ظرف سی و شش سال آینده ایران هم سطح شوروی ، امریکا ، فرانسه و ژاپن خواهد شد . چین را به حساب نمی آورم چون نه ثروتمند است و نه ثروتمند خواهد شد . برای اینکه پیش بینی می شود ظرف ۲۵ سال آینده جمعیت ان به یک میلیارد و چهار میلیون نفر خواهد رسید . در حالی که جمعیت ما طی همین مدت حداکثر به ۶۰ میلیون خواهد رسید . بله ثروت بزرگ و قدرت در انتظار ماست .

کمونیستهای هرچه می خواهند بگویند . بی جهت نیست که ما کنترل تولید مثل را برنامه ریزی کرده ایم . نکته ای که می خواهم به ان برسم این است که اگر کشوری بطور اقتصادی ثروتمند باشد از نظرهای دیگر ثروتمند خواهد شد ، در زمینه ی بین المللی به قدرت خواهد رسید . منظور من از اقتصاد نفت نیست . بلکه اقتصاد موازنه شده ای است که تمام محصولات صنعتی ، کشاورزی ، صنایع دستی و الکترونیک را دربرمی گیرد . ما در نظر داریم از اقتصاد نفت به اقتصاد کامپیوتر برسیم . به همین جهت فرش را نگه داشتیم و به آن کامپیوتر اضافه کردیم . فرشهای دستی میبایم ولی ماشینی آن را نیز می سازیم ، موکت هم تولید می کنیم و هر ساله میزان تولید محصولات

خود را به دو برابر افزایش می دهیم . نشانه هایی وجود دارد که نشان می دهد در آینده ما قدرت بزرگی خواهیم شد . بطور مثال ده سال پیش ، یعنی زمان یعنی زمان شروع انقلاب سفید ما فقط تعداد یک میلیون دانش آموز داشتیم که امروز آن تعداد به سه میلیون و یکصد نفر رسیده است و تا ده سال دیگر به پنج یا شش میلیون نفر خواهد رسید .

س : عالیجناب ، شما گفتید که ثروتان فقط نفت نیست . ولی همه می دانند که داشتن کامپیوتر ، ماشین آلات مخصوص فرش ماشینی و غیره را از طریق نفت بدست آورده اید و ثروت آینده تان را نیز به آن مدیون خواهید بود . می خواستم سوال کنم که سیاست نفتی کشورتان نسبت به مغرب چگونه است و چگونه خواهد بود ؟

ج : خیلی ساده است ، ما نفت داریم ولی نمی توانیم آن را بنوشیم . ولی می دانیم می توانیم حداکثر استفاده را از آن ببریم ، بدون اینکه از آن به عنوان حربه ای بر علیه باقی مانده دنیا استفاده کنیم ، بنابراین سیاستی پیش گرفته ایم که به همه و بدون هیچ تبعیض و تفاوتی نفت بفروشیم . البته انتخاب مشکلی بود ولی هرگز فکر نمی کردم که روزی با کشورهای عربی هم گام شده و دنیای غرب را از حربه آن مورد تهدید قرار دهیم . قبلا هم گفتیم ایران کشوری است مسلمان و مستقل ، ولی عرب نیست و تصمیمی که اعراب می گیرند برای ایران قابل عمل نمی باشد . ایران احتیاج مبرم به پول دارد و با نفت می توان پول فوق العاده زیادی را بدست آورد . تفاوت ما با اعراب در همین جا است . چون کشورهایی که می گویند : " ما به غرب نفت نمی فروشیم " نمی دانند با پول آن چه کار کنند . بنابراین به آینده شان فکر نمی کنند . اغلب کشورهایی که نفت را نمی فروشند ششصد یا هفتصد هزار جمعیت دارند و با داشتن پول در بانکها می توانند سه چهار سال راحت زندگی کنند ، بدون اینکه نیازی به فروش نفت داشته باشند . اما من نه ، من با سی و یک میلیون جمعیت و اقتصادی که باید پیشرفت کند و رفرمی که باید اجرا شود نیاز به پول دارم و می دانم پول نفت را به چه مصرفی برسانم ولی نمی توانم به خودم اجازه بدهم که پمپ نزنم و نفت ایران را نفروشم .

س : ضمن اینکه قذافی از شما با عنوان یک خائن نام می برد .

ج : خائن ؟ کی خائن است ؟ منی که پنجاه و یک درصد سهامی را که قبلا در دست شرکتهای نفتی خارجی بود در دست گرفته ام ؟ فکر نمی کردم قذافی چنین توهینی به من بکند و ... ببینید ، اصلا من این آقای قذافی را قبولش ندارم . فقط می توانم به او بگویم که انشاءالله بتواند به کشورش خدمتی بکند و و به خاطرش می آورم که نباید بیش از اندازه لاف بزند و رجز خوانی کند . چون منابع نفتی لیبی تا ده سال آینده کاملا تمام خواهد شد . در صورتی که نفت ما حدود سی ، چهل سال و شاید هم پنجاه ، شصتسال دیگر طول خواهد کشید تا تمام شود . البته منوط به این که منابع نفتی جدیدی در کشور پیدا نشود ، که امکان زیادی هست منابع نفتی جدیدی کشف گردد . ولی اگر هم منبع جدید پیدا نشود باز هم ما می توانیم محترمانه به جایی که می خواهیم برسیم . محصولات ما روز به روز بیشتر می شود و با چشم کاملا قابل روئیت است . در سال ۱۹۷۶ یعنی تا سه سال دیگر ما می توانیم هشت میلیون باریل تولید کنیم . حسابش را بکنید هشت میلیون باریل در روز رقم کوچکی نیست .

س : در هر صورت عالیجناب ، دشمنان زیادی برای خود تراشیده اید .

ج : این را من هنوز نمی دانم . در واقع اوپک هنوز تصمیم قطع نفت را به غرب نگرفته و امکان دارد و امکان دارد عقیده ی من در مورد عدم استفاده نفت به عنوان حربه یی علیه غرب مورد تقلید اعراب قرار گیرد و با اطمینان می توانم بگویم اگر همه شان از این طرح استفاده نکنند ، گروه اعظم آنها از آن استقبال خواهند کرد . چون بعضی از کشورها استقلال مانند ایران استقلال ندارند و مهندسی که ما داریم در اختیارشان نیست و ملتی هم که پشت سر من ایستاده پشت سرشان قرار ندارد . من می توانم دستور بدهم ولی آنها نمی توانند .

فروختن نفت بطور غیر مستقیم چندان هم آسان نیست و سالهای سال انحصارا آن را فقط شرکتهای خارجی در اختیار داشتند و حتی اگر اعراب راه مرا دنبال کنند ... اوه ، خیلی آسانتر و مسلم تر خواهد بود اگر کشورهای عربی فقط خریدار باشند و ما فروشنده ، دشمنی ، نفاق و حق السکوت وجود نخواهد داشت ... بله ، شاید من مثال خیلی خوبی باشم . من راه خود را مستقیم ادامه می دهم . دروازه های ما برای همه باز است و هر کس بخواهد می تواند بیاید و قرار داد ببندد . البته بگویم که خیلی ها هم پیش قدم شده اند . انگلیسی ها ، امریکایی ها ، هلندی ها آلمانی ها و ژاپنی ها . اول همه شان خجالت می کشیدند اما حالا تمایل آن ها بیشتر است .

س : ... و ایتالیایی ها ؟

ج : در حال حاضر به ایتالیایی ها زیاد نفت خود را نمی فروشیم و در حال مذاکره در مورد یک موافقت نامه ی مهم با " انی " هستیم . ما با انی می توانیم روابط خیلی خوبی داشته باشیم . همچنان که با ایتالیایی ها روابط بسیار خوبی تا کنون داشته ایم . از زمان ما ته یی و از موقعی که موفق شدیم دیوار استثمار شرکتهای خارجی را بشکنیم شاید ما ته یی بود که با او موافقت نامه ای در سال ۱۹۵۷ امضاء کردم . نمی دانم دیگران در مورد او چه می گویند و برا من هم مشکل است که دقیقا درباره ی او نظر بدهم . از او خیلی خوشم می آید . مرد خیلی خوبی بود و این قدرت را داشت تا آینده را بخواند . او شخصیت واقعا والایی داشت .

س : در واقع او را کشتند .

ج : شاید ، ولی او نمی بایست با آن هوای بد پرواز می کرد . در میلان مه زمستان بیش از حد غلیظ می شود و نفت می تواند واقعا یک نفرین بشود . اما شاید هم واقعا تقصیر بدی هوا نبود . در هر صورت واقعا حیف شد . حتی برای ما .
س : انی متوقف شد .

ج : نه ، نه . در حال حاضر داریم به یک موافقت نامه خیلی خیلی مهم نزدیک می شویم . چون ما داریم به حداکثر که بتوانیم برسیم ، می رسیم . فقط اگر ماته یی زنده بود ممکن بود زود تر به این موافقت نامه برسیم .

س : عالیجناب می خواهم قبل از ادامه بحثمان نکته ای مربوط به قطع صدور نفت به کشورهای غربی را تمام کنیم و آنگاه به سایر مسایل بپردازیم . فکر نمی کنید که اعراب بالاخره بخواهند از حربه نفت استفاده کنند و شیرهای نفت خود را به روی غرب ببندند ؟

ج : جواب این پرسش شما چندان آسان نیست ، گفتن قطعی آری یا نه هم کار بسیار مشکلی است . ولی خودم بیشتر بر این عقیده هستم که نه بگویم . زیرا بستن شیرهای نفت بروی مصرف

کنندگان غربی ، آن هم از سوی اعراب ، واقعا به معنی چشم پوشیدن از منشاء یک سود کلان است. و این تصمیمی است که اعراب نمی توانند به آسانی اتخاذ کنند . و من در همین جا می توانم به جرات بگویم که اکثر کشورهای عرب صادر کننده ی نفت راه قذافی را ادامه نخواهند داد . البته ممکن است کشورهایایی باشند که از قذافی در زمینه ی قطع صدور نفت به کشورهای غربی تبعیت کنند . ولی اکثر آن ها خیلی محتاج پول هستند و کمتر احتمال می رود که چنین کاری بکنند .

س : ایا قیمت نفت بالا خواهد رفت ؟

ج : مسلما بهای نفت از اینی که هست گران تر خواهد شدو این خبر شاید ناخوشایند و بد را کسی به شما می دهد که در این مورد صاحب نظر است . چون من در مورد نفت همه چیز را می دانم و واقعا یکی از برجسته ترین تخصص های من همین است . بنابراین " من " متخصص می گویم : قیمت نفت باید بالا برود و راه حل دیگری هم وجود ندارد . و این دقیقا همان راه حل است که شما غربی ها پیش پای کشورهای صادر کننده ی نفت گذاشتید . یا اگر ترجیح می دهید می گویم راه حلی که تمدن صنعتی شما آن را ایجاب می کند . چون شما بودید که اینطور خواستید قیمت گندم را سیصد درصد اضافه کردید و همین طور شکر ، سیمان و مواد پتروشیمی را به بی نهایت رساندید . یعنی این شما هستید که نفت خام را می خرید و به مواد پتروشیمی تبدیل کرده و صد برابر بهایی که از ما خریده اید به خودمان می فروشید . یعنی وقتی شما کالا ها و فرآورده هایتان را با قیمت گران در اختیار ما قرار می دهید ما نیز حق داریمفتمان را به شما گرانتر بفروشیم مثلا به ده برابر قیمت .

س : چه می گوئید ، ده برابر بیشتر ؟

ج : بله ، این شما هستید که ما را مجبور می کنید قیمت نفت را بالا ببریم . مسلما شما برای گران فروشیهایتان دلایلی دارید . خوب ، طبیعی است که ما هم برای خود دلایلی داریم . در اصل تا ابد که نمی توانیم با هم جدال کنیم . تا صد سال دیگر یا شاید مقداری کمتر یا بیشتر ، داستان نفت به پایان خواهد رسید و درست در شرایطی که احتیاج به نفت و فرآورده های نفتی

روز به روز بیشتر می شود . منابع ان تمام خواهد شد و بشریت مجبور است که تا آن موقع انرژی های دیگری کشف کند . چه می دانم ، مثلا انرژی خورشیدی یا انرژی اتمی و ... راه حل های زیادی باید باشد . ولی آنچه مسلم است یک راه و دو راه کافی نیست ، به هیچ وجه کافی نیست . مثلا باید توربین های که با امواج دریا به کار می افتند ساخت . یا در این فکر بود که آب شور دریا را با وسایل اتمی شیرین کرد ، یا اینکه کف دریا ها را سوراخ کرد و در عمق مثلا ده هزار متری کف دریاها به نفت رسید یا در قطب شمال به کاوش و جست و جو پرداخت ... نمی دانم ... شاید هزار و یک کار دیگر هم بتوان کرد . اما یک چیز را خوب می دانم و آن این که نباید نفت را بیهوده حرام کرد . و اینگونه که ما داریم از نفت استفاده می کنیم یک جنایت است . اگر فقط فکر کنیم که نفت بزودی تمام خواهد شد .

اگر به خاطر بیاوریم که از نفت می شود صدها هزار نوع ماده ی پتروشیمی بدست آورد ... اگر فقط فکر کنیم ... شاید مصرف نفت خام برای به کار انداختن ژنراتورهای برق ، بدون در نظر گرفتن ارزش حیاتی آن یک جنایت باشد . آه ... زمانی که از نفت صحبت و گفتگو می شود تنها مساله ی پول مطرح نیست ، بایکوت کردن کشورهای غربی هم از سوی قذافی هم مطرح نیست ، بلکه مساله اساسی و حیاتی قابل تامل و تفکر این است که نفت تا ابد وجود نخواهد داشت و بایستی از هم اکنون در فکر پیدا کردن انرژیهای دیگری برای جانشینی آن بود .

س : اه ، از این نفت نفرین شده .

ج : بعضی وقتها با خودم فکر می کنم که حق با شما و همه آن های دیگری است که نفت را نفرین شده می دانند و گاهی هم به این نتیجه می رسم که این طور نیست . ولی آنچه قطعیت دارد این است که تاکنون بیش از هر چیز درباره این نفت به قول شما نفرین شده گفته اند و نوشته اند . اما اگر نظر مرا بخواهید می توانم بگویم گاهی از یک طرف خیلی خوب است و گاهی از یک طرف دیگر یکی از بزرگترین ناراحتی ها است . برای اینکه خطر بزرگی را به دنبال خود می کشد و بالاخره ممکن است یک روز دنیا به خاطر این ماده ی سیاه و نفرین شده و در عین حال زندگی ساز منفجر شود ... کاش همه مثل من مبارزه می کردند ... می بینم که می خندید ، چرا ؟

س : می خندم عالیجناب برای اینکه وقتی شما از نفت حرف می زنید کاملا عوض می شوید .

روشن می شوید ، می لرزید و شخصیت دیگری پیدا می کنید ... عالیجناب در این حالت من بدون آن که شما را بشناسم حس می کنم شما آمیزه ای از دو چیز کاملاً متفاوت هستید. مثلاً آمیزه ای از یک چیز بسیار قدیمی و یک چیز بسیار مدرن ... و شاید همین عناصر هستند که در شما مخلوط می شوند .

یکی غربی و دیگری شرقی ...

ج : نه ، ما ایرانی ها تفاوت چندانی با شما غربی ها نداریم . به طور مثال اگر زنان ایران چادر دارند ، شما هم چادر کلیسای کاتولیک را دارید . اگر بعضی از مردان ما چند همسر دارند ، مردان شما نیز دارای معشوقه های متعددی هستند . همان طور که ما به خواب نمایی اعتقاد داریم شما هم به آن اعتقاد دارید . اگر شما احساس برتری می کنید ما هم کمبودی نداریم . فراموش نکنید تمام آن چیزهایی که شما امروز دارید ما سه هزار سال پیش به شما یاد داده ایم ...

س : ... سه هزار سال پیش ؟ می بینم که شما نیز حالا می خندید و آن حالت افسردگی قبلی را ندارید . اما حیف که در مورد لیست سیاه نمی توانیم به توافق برسیم .

ج : یعنی شما واقعا در لیست سیاه هستید ؟

س : عالیجناب شما که شاه شاهان هستید و همه چیز را می دانید ، چطور از این مساله آگاهی ندارید ؟ من که به شما گفتم ، اسمم در لیست سیاه همه هست .

ج : حیف شد ، هرچند مهم نیست ، اگر شما در لیست سیاه دستگاه حکومتی من باشید من شما را در لیست سفید قلبم می گذارم .

س : متشکرم عالیجناب ، ولی دارید مرا میترسانید .

تهران - اکتبر 1973 - اورینا فالاجی

انتشار بصورت تایپ شده برای اولین بار در وبلاگ ارتا

